

تذلیل و تضعیف آصف جاه و اعتماد الدوله کردید. باعده الهاک و اسحق خان
استشاره می نمود عمده الهاک با دوشاه را بر عزل اعتماد الدوله قمرالدین خان
از وزارت دلیر کردانیده معروض داشت که اگر سایه دست مرحمت
خداوندی بر سر این دولتخواه خواهد بود انشاء الله تعالی انتظام مهام سلطنت
خاطر خواهدی نعمت سرانجام می تواند شد با دوشاه اراده عزل قمرالدین خان
مصمم نموده انتظار انصراف آصف جاه بسمت دکن می کشید بعد چند ماه آصف جاه
برای تشدید بند و بست دکن که بنا بر سئو فتنه نادر شاه و ملک خود
سری پیمودن پسرش نظام الدوله ناصر جنک که در دکن نایب اد بود
احتمال اختلال در مرکز دولت خود دید از محمد شاه رخصت گرفته و پسرگان
خود غازی الدین خان بهادر فیروز جنک را که داماد قمرالدین خان بود خلعت نیابت
امیر الامرائی داندیده بعزم دکن کوچ نموده داخل حرمه کردید محمد شاه خفی قلمدان
وزارت بعهده الهاک عنایت کرده جازم بود که بعد در رفتن آصف جاه
خلعت وزارت بعهده الهاک عنایت نماید عمده الهاک چون اندک
تیز روی بهادر طبیعت داشت بی پروا کبیا آغاز نهاده در حق اعتماد الدوله کلمات
رکیکه پیشش منحصانش مکرر بر زبان آورد چون سخنهای مذکور باعتماد الدوله
رسید آصف جاه را که در مضر بخیام خود هنوز مقام داشت نوشته
استشاره نمود آصف جاه در جواب گفت که منازعت و مخالفت
بابا شاه مقرون بصلاح نیست مگر از باد شاه رخصت خواسته اراده همراهی
ما باید نمود اعتماد الدوله با دوشاه نکاشت که از غلام تقصیری بزعم خود بعمل نیامده و مزاج

حضرت بگفته غرض کویان انحرافی بهم رسانیده چون اراده نمک حرامی ندارم
 همراه آصف جاہ بد کہن میروم حضرت کار سلطنت از دست هر بنده که منظور
 باشد بگیرند و عرضی فرستاده خود داخل پیش خیمه گردیده ملحق به آصف جاہ
 گشت بادشاہ که مزاج مستقل و جبروتی نداشت شوش گشته است شاره
 باعمده الہماک و مؤتمن الدولہ نمود عمده الہماک سخنان گذشتہ را اعاده
 کرد بادشاہ خاموش مانده عمده الہماک را رخصت نمود در تنہائی از مؤتمن الدولہ
 پرسیده بر خود قسم داد کہ آنچه برای بادشاہ و سلطنت صلاح باشد
 بلا حیف و میل عرض نماید مؤتمن الدولہ بعرض رسانید کہ اگر مخالف قول
 عمده الہماک بگویم نقض عہد و میثاق کہ با او میدارم می شود اگر موافقت
 قول شان نسایم نمک حرامی خواهد بود بہتر آنکہ غلام را از استشارہ این امر
 معاف دارند محمد شاہ بہ قسم های غلاظت مبالغہ نمود مؤتمن الدولہ ناچار گردیدہ
 التماس نمود کہ ہر چند عمده الہماک امیر ابن الایر و صاحب جرأت و صاحب
 تدبیر است اما پیش عمده های ہند بہ سبکی اوضاع مشہور و غلام و بعض
 دیگران کہ بتوسل ایشان در حضور اقدس باوج عزت رسیدہ اند ہنوز
 در نظر راجہ های ہند و استان و اعیان دارکان همان مرتبہ دیر وزہ دارند و
 آصف جاہ و اعتماد الدولہ را جمیع اقویای ہند بنظر امید می بینند و اطاعت آنها را مایہ
 دولت و سعادت خود می دانند با اعتماد امثال ما مردم بر ہزدن با اینہما بزعم
 ناقص متردن بصلاح نیست محمد شاہ باستماع این سخنان متنبہ و از ارادہ خود
 منصرف گشتہ شروع باستمالت و استرضای اعتماد الدولہ و آصف جاہ

نمود روز دیگر عمده الهامک مزاج بادشاه را بطور معهود نیافته مستفسر گشت
 باو شاه فرمود که آزر دن امرای تورانی که دائر و سائر اند بالفعل مناسب نمی نماید
 و استرغمای ایشان اصلاح شاهان بمقتضای دولت خواهی از آنچه موجب
 نفاق باشد اعتراف نماید عمده الهامک مرضی بادشاه دریافت پیش آصف جاه
 شرافت و اعتماد الدوله و آصف جاه را راضی ساخته گفت هر چه مرکز خاطر باشد
 ایما شود که بنده بهمان راضی است آصف جاه گفت در میان شما و اعتماد الدوله
 مالی گرفته است بهتر اینکه چندی به اله آباد صوبه خود تشریف برند عمده الهامک
 از آصف جاه و اعتماد الدوله رخصت گرفته از بادشاه هم استیذان نموده عازم
 اله آباد گردید و آصف جاه بعد رفتن عمده الهامک باله آباد روز دوشنبه چهاردهم
 جمادی الاول سنه ۱۱۵۳ هجری باز از بادشاه مرخص شده روانه دکن شد و تانه ده ماه
 فیما بین پدر و پسر بجواب و سوال و نصائح و معاذیر گذشتة آخر بستم
 جمادی الاول سنه ۱۱۵۴ هجری در سواد ادرنگ آباد با پدر و پسر جنگ واقع
 شد و نامر جنگ مجروح گشته بدست پدر اسیر گردید

* ذکر رحلت مؤتمن الدوله محمد اسحاق خان و رجوع

شدن خدمت خالصه به عبدالعزیز خان کشمیری و آمدن

عمده الهامک و صفدر جنگ در حضور بادشاه و سوانح دیگر *

بعد رفتن عمده الهامک بصوبه اله آباد تقریب مؤتمن الدوله محمد اسحاق خان

زیاده تر گشته محبوب ترین امرایش بادشاه و بسبب کلامه الخیریکه

در باره اعتماد الدوله و آصف جاه گفته بود نزد اینها هم اعراضه قاپود خدمت دیوانی

خالصه شریفه باو تعلق داشت اعتباریکه بادشاه ابراد بود بر هیچ کس از امر او
نداشت چون دست قضا روز نایچه عمرش در نور دیده شور می چند در بینی او
پیدا گشته درم داماس نمود و پنج شش روز تپی عارض شده ناگهان روز
دوشنبه دویم ماه صفر سنه ۱۱۵۲ یک هزار و یکصد و پنجاه و چهار بر حمت الهی
پیوست و ششم ماه مذکور دیوانی خالصه بعد المجدید خان کشمیری اختصاص
یافت و نهم ماه مذکور هر سه پسران محمد اسحاق خان مرحوم که مرزا محمد
و مرزا علی خان و مرزا محمد علی سالار جنگ نام داشتند ملازمست بادشاه نموده
بعظای خلعت ماتمی و مهر بانی ستال شدند و مرزا محمد پسر کلان او بختطلب
پدر محمد اسحاق خان بهادر ماقلب و آخر مورد عنایات بادشاهی زیاده از پدر
گردید و هر دو پسر دیگر نیز معزز و مکرم بودند و شب شنبه بست و چهارم
شعبان سنه مذکور دختر دخی از بطن صاحبه محل در خانه محمد شاه متولد گشت
و این صاحبه محل دختر صفیه سلطان بیگم خاله ملکی زمانی خواهرزاده سادات خان
ذوالفقار جنگ است که محمد شاه بتعشق او را بعقد خود آورده بود در ابتدای
ماه رجب سال پنجاه و ششم از مائه دو از دهم بهی فرامین و شقه های
خاص شاهی بعهده الهامک و صفدر جنگ دزکریا خان ناظم لاهور و دمان در اجه
نجات سنگه را هور و رابه حیسنکه سوانی و دیکه امراتمن طلب حضور
شرف صدور یافت و با آصف جاه هم حکم آمدن بحضور رفت اما او بنا بر
ضعف پیری و آسایش و حکمرانی شش صوبه دکن عذر خواسته آمد
و راجه حیسنکه نهم شعبان که دسه بود فوت شد و صفدر جنگ بنای

قبول و امتناع امر مذکور بر ایما و اشاره عمده الهامک که دم اخلاص با او میزد
 گذاشت و عمده الهامک اتفاق چنین مقدری با خود در حضور ا صلح شمرده
 تر غیبات فرادان نمود صفدر جنک حسب الاشعار او تهیه اقامت
 حضور درست نموده راجه نول رای بخشی خود را به نیابت صوبه خود تجویز کرده
 بنا بر بعض ضروریات و عده رسیدن خود بشاه جهان آباد از عمده الهامک بعد
 اندک زمانی از و رودش نمود و عمده الهامک مدتی سیر قبل از صفدر جنک
 از آله آباد روانه دارالخلافه گشت و رسید محمد خان ایرانی را بر صوبه نایب
 گذاشت در روز یکشنبه بست و نهم ماه مبارک رمضان از سال مذکور
 طرف مقابل قلعه مبارک که شاهی بر ساحل جمنار سید و آخر روز دوشنبه روز عید
 وزیر الهامک اعتماد الدوله با استقبال عمده الهامک آمد هر دو امیر کبیر بسواری
 یک فیل داخل شهر شاه جهان آباد گردیده وقت شام عمده الهامک
 بشرف کورنش بادشاه شرف گشت و صفدر جنک اوائل رمضان
 مذکور مع اهل و عیال کوچیده روانه دارالخلافه شد در روز عید در نواح کول جاسر
 مقام کرده مراسم عید بتقدیم رسانید و بعد از آن طی منازل فرموده متصل به دارالخلافه
 رسید نثار محمد خان بهادر شیر جنک پسر سیادت خان برادر
 سعادت خان برهان البنگ مع راجه لچهمی ناری این وکیل صفدر جنک
 دوسه منزل پیشتر با استقبال آمد و صفدر جنک بر لب دریای جمنار سیده
 با کمال تجمل مع فوج مغایه دهند و بستانی که هر یک سوار خوش یراق و سازهای
 نقره و اسپان ولایت داشتند و عماریه های اقبال زر تازی و سم نشان

فیلی در نهایت شکوه با فوج انبوه که از ده هزار سوار کم نخواهد بود محاذی قلعه بادشاهی رسید و موافق ضابطه روسوی مشمن برج که طلائی است و مثل خورشید می درخشید از فیلی فرود آمده آداب تسلیات اربعه بجا آورده لمحہ استاده بعد یافتن عطای کل از قبیل طره و حمایل که بادشاه مصحوب خواجہ سردای محلی فرستاده بود باز سوار شده بفرودگاه برگشت بادشاه از تماشای فوج که از برج مشمن مینمود و محظوظ شد و آخر روز پنجشنبه یازدهم ماه شوال مذکور نزدیک بقلعه آن طرف جمنناخیمه های عظیمه دودرجه برپاگشت صفدر جنک مع فوج و اسباب تجمل برپا گشت تیهما که حسب الامر بادشاه تیار بود عبور نموده در خیمه های استاده خود نزد دل نمود و اعتماد الدوله قمرالدین خان وزیر با استقبال او آمد صفدر جنک تانصف صحن خیمه استقبال نموده بعد سلام همدیگر و معانقه بریک سینه نشسته ساعتی صحبت احتلاط داشتند بعد از تمیل متعارفات عطر و پان و گذر اندین خوانهای هدایا وزیر مرخص شد که پیشتر رود و صفدر جنک متعاقب او آید چون وزیر رفت صفدر جنک در پی او سوار شده وقت شام ادراک سعادت کور نشات بادشاه نموده دانیل جوینی دارا شکوه که از عهد برهان الممالک حسب عنایت بادشاه در قبضه داشت کردید و آاسته آاسته تمام لشکر او داخل شهر گشت عجب شهری بود شاه جوان آباد اگر چندین امر مثل صفدر جنک و عمده الممالک و آصفجاه داخل شهری شدند ایچ امتیاز قاست و کثرت مردم نمی شد بلکه اکثر مقیمان شهر را معلوم نمی شد که کجا آمدند

و گجائنهان شدند در روز پنج شنبه هجدهم ماه و سال مذکور شاه نواز خان
 پسر زکریا خان ناظم لاهور که اندک سفاک بی باک بود بشاه جهان آباد
 رسیده شرف کورنش بادشاه دریافت چون بادشاه را چندین اعتماد
 بر امرای تورانیه بود حفیظ الدین خان پسر سعد الدین خان را که از متوسلان
 آصفجاه و اعتمادالدوله هم قوم آنها بود از خدمت داروغلی توپخانه که
 کار عمده و عراست جان و مال و ناموس بادشاه در ضمن کار مذکور است
 معزول نموده بمصالح عمده الملک روز یکشنبه هفتم صفر سنه ۱۱۵۷ پیچاه
 و هفتم از مانه دوازدهم صفر جنگ را بنایت خلعت میر آتشی
 سرفراز فرمود و نهایت لطف و مرحمت فرموده اظهار توقعات و فایده
 و ادای حقوق نمکنوار کی از امیر مذکور بر زبان آورد صفر جنگ آتشخانه
 میر آتشی در قلعه آراسته از ان باز اقامت خود در قلعه مقرر نمود در روز
 یکشنبه بیست و هفتم شعبان امین سال فوجداری کوالیار بعد الملک
 از تغیر خضر خان و صوبه داری کشمیر بصفر جنگ از تغیر اسد الدوله اسد یار خان
 انسان تخاص عنایت گردید و یکیک بالابند بهر دو امیر بجای خلعت
 مرحمت گشت صفر جنگ شیر جنگ رابع فوجی از مغلیه و هند وستانی
 برای بند و بست آنجا فرستاد شیر جنگ در آنجا رفته بهر اسد را
 که مرد شجاع و کردن کش آنجا بود بهمد و پیمان دروغ ستال کرده
 بعد آمدنش دغا نموده مقید گردانید و سهل مدتی در آنجا بوده و تفرج خویبهایی
 آن بلده بخت نظیر نموده افراسیاب خان را که یکی از رفقای

مفید رجنک بهادر بود حسب الامر به نیابت آن صوبه کذاشته خود
معاودت بهار را خلافت شاه جهان آباد نمود

* ذکر احوال عروج و اقامت علی محمد خان

روپله و ترمذ و زیدن اود سوانح دیگر *

علی محمد خان روپله اگر چه پسر ابرو و پرورده افغانی بود اما بهره از شجاعیت
داشت اول بطور جماعه داران ملازم عمل صوبه مراد آباد مدتی در ملازمت
عظمت امه خان و فرید الدین خان که از طرف اعتماد الدوله حاکم مراد آباد
بودند زندگانی نمود و از جانفشانیها نامی پیدا کرد و بر جاه و چشم ادبایر اینک
ادبایعظیم امه خان در کشتن سیف الدین علی خان برادر امیر الامرا
حسین علی خان شهید شریک و رفیق بود افزوده روشناس اعتماد الدوله وزیر
مصائب منصب و جایگزین حاکم بعضی پرکنات آن دیار گردید و اکثر محاللات
قرب جوار بطور اجاره از جایگزین داران آرام طلب و وزیر بی خبر بدست
آورده اقامت در یافت و فرید الدین خان و عظمت امه خان به عالم آخرت
رفتند او بنام افغانی در زمره آنها وصلت نموده اکثری از رؤسای افغانه را
رفیق خود گردانید و افغانه نواح قندهار که از صدمات افواج ایران آواره
دشت ادبار بودند جوق جوق پیشش آدر سیده نوکر شدند و علی محمد خان
باقی روپله در عوام مستهتر گشت چون سستی سلطنت و نفاق امرا
و آنهاک و استغراق وزیر در شرب مدام و صحبت قمر طلعتان کل اندام
و در دشت مر تخیل گردید ترمذ و زیدن سراز اطاعت و مالکنداری سرکاره و وزیر

پیچید و وزیر راجه هرند را نایب صوبه مذکور ساخته با فوج و اسباب هر
 بانتظام آن صوبه و تنبیه رویه و دیگرسرکشان مامور فرمود راجه مذ
 در آنجا رسیده بکمال غرور حکم رانی پیش گرفت رویه مرقوم بمقتضای
 شعور پیغام انقیاد و عذر تصریحات داده اند که تخفیف در معامله ذر
 خود می خواست هرند مائتمسات او را مطلق نمی پذیرفت و در فکر برانداختن
 او از پنج دهن بود رویه حال بدین منوال دیده بانفاق قوم افغانه
 محاربه کردید چون تلافی عسکرین قریب شد و چندان فاصله در میان نما
 راجه هرند بضابطه هند و ان بموجب حکم برهمنان منجم منظر تاریخ سعید مختا
 بوده بلطائف الحیل و آمد رنت سفر اکراند رویه برین جبهه و قوف
 یافته شبی بر شکر هرند که غافل بودند ریخت و آن مرد که در پرشتش
 احنام اشتغال داشت تا فوج رویه در آمده دو دانه نهاد بنود و جنودش
 بر آوردند راجه هر چند در پرستش گاه خود و پسرش موتی رام که خوب صورت
 بود هر دو کشته شدند علی محمد خان را اسباب فرادان بدست آمده فتحی
 عظیم بهوات میرگشت و اعتمادالدوله بی شرم بتدارکش پذیرد اخته
 زن خود شعله پوری را مع پسر کوچکش معین الملک که بمیرمنوشه پور بود
 بمصالحه فرستاد علی محمد خان در عین دریا بر بجزه سواری شعله پوری حاضر شده
 ملازمت یکم و پسرش نموده معامله مالگذاری را انفصال داد از ان زمان
 اقتدار علی محمد خان افزوده مراد آباد و بریلی و بدادون و آنوله و غیره ممالک
 آن دیار آهسته آهسته درید تصرفش در آمد و قریب سی و چهل هزار

افغان در وهیله ملازم ادگشته دم از ترمز واقندار می زد تا آنکه عمده البرک و صفدر جنک بادشاه را بر مفاسد افغان مذکور مطلع ساخته بر تنبیه او دلالت نمودند بادشاه معروضات مخلصان پذیرفته بیست و چهارم محرم الحرام سنه ۱۱۵۸ پنجاه و هشتم از ماه دوازدهم بداعیه کوشمال افغان مسطور اعلام بخت برافراشته در باغ لونی نقل مکان نمود و بعد انقضای سیزدهم صفر از این جا کوچیده بر دریای هیند آن نزول فرموده سادات خان بهادر ذوالفقار جنک را بصوبه داری و قلعه داری شاه جهان آباد سرفراز و مرخص فرمود خود بادولت روانه مقصد گردید اوائل ربیع الثانی سنه مذکور در سنه بهیل رسید علی محمد خان نائب جنک بادشاهی در خود ندیده بقلعه بن کده تحصن بست و افواج بادشاهی قلعه را محاصره نموده منتظر فرمان بود قائم الدوله قائم خان بهادر قائم جنک خلف محمد خان بنکش از دار البرک خود فرخ آباد مع فوج بسیار در اجه نول رای نایب صوبه اوده ملازم صفدر جنک با فوج و اسباب عرب در لشکر بادشاهی رسید و بملازمست بادشاه مفتخر و ممتاز شدند القصد چون وزیر بلاهت تخمیر نفاق در زیده با آن همه ترمز که علی محمد خان یاد نموده بود طرف ادراعی الرغم عمده البرک و صفدر جنک گرفته در باطن تقویت ادعی نمود هر دو امیر معامله ردهیله را با اختیار وزیر گذاشته اجتناب از ان کار اصلاح شردند و زیر واسطه نفو تقاصیر افغان شیر کشته و در جمعه سیوم جمادی الاول سنه مذکور دست نای او را بدستل پیچیده بملازمست بادشاه آوردند بادشاه با سترخای وزیر حکم کشادن دستهای او بوزیر داده

فرمود که این را حواله شما نمودم و مردم برای ضبطی اموال و اسباب قلعه
 مامور گشته ذخیره نسلات و چند ضرب توپ از قلعه و قلیلی از نته که نزد
 قائم خان امانت داشته بود داخل خزانه بادشاهی گردید و نول رای و قائم خان
 بنکش مرخص شده بجای خود رفتند و بادشاه مراجعت بدار الخلافت فرموده
 روز پنجشنبه غره جمادی الاخر سنه مذکوره داخل قلعه شاه جهان آباد گردید

* ذکر شتافتن عمده الہلک بجوار رحمت الہی

بزخم جمد ہر باشا رہ بادشاہ و خدع روز افزون خان ناظر *

عمده الہلک کہ احدی را در پاہ لیاقت و عمدگی با خود برابر نمی پنداشت و
 بحسب اتفاق وزیر در سکر شراب شبی از بام خانہ افتاده صدمہ عظیمہ
 یافت و ہفت ہشت ماہ صاحب فراش ماند بعد صحت ہم طاقت
 آمد و رفت در بار و استادن بحضور بادشاہ کتر یافته جواب و سوال کاری
 خود بعد الہلک سپردہ فارغ البال در خانہ نشست گاہی بعد ماہی بدربار
 آمدہ بنا بر قلت طاقت استادن قابل زمانی حاضر بودہ رخصت می شد و
 صفہ رجنک مخلص بلکہ متوسل او بود ازین جہت اقتدار عمده الہلک باوج
 فلک رسید چون تیز مغزی ہاداشت و با بادشاہ از ابتدا صحبت بذلہ سنجی
 اورا میسر بود و در تفریر سخن پاس ادب بعمل نمی آورد و درینو لا کہ افراط اقتدار
 بہم رسانید بیشتر از پیشتر بی باکی ہا و در پذیرای ملتہات خود ابراہما
 و مبالغہ از حد بدرعی برد و نجم الدولہ محمد اسحق خان و برادرانش را با آنکہ شمول
 عنایت بادشاہ در حق آنها بر ابر سلاطین میدانست اما بطحاظ اینکہ پدرشان

دست گرفته ادب و بنظر حقارت میدید و محمد شاه برای افزایش اقدار
محمد اسحق خان مذکور و حمایت اودا خوانش و صلت خواهر محمد اسحق خان باشجاع الدوله
پسر صفدر جنگ مقرر نموده عمده الهلک را از طرف خود برای سرانجام
شادی کتخدا بی دختر مذکوره مامور ساخت و صفدر جنگ این شادی در کمال
زیست از فرط خوشنودی خود و هم برای استرضای خاطر باد شاه انجام نمود
ز ان بعد عمده الهلک یکبار باذن باد شاه بملاقات سلاطین مقید و در سلیم کده
رفتا کثیری را دید این معنی احتمالات پیدا کرده موجب بد مظنکی مردم گردید
و بهر صورت مزاج باد شاه را آخر آنرا تمام از عمده الهلک بهم رسیده
بدخواهی اود در دل رسوخ یافت اما اظهار ان بی فائده دیده بدار امیکند را نید
تا آنکه روزی عمده الهلک بحضور باد شاه در اظهار بعض مقدمات سخن را
طول داد و باد شاه را استماع آن کران شده گفت روز دیگر عرض خواهید نمود
عمده الهلک گفت دوسه کله باقی است باد شاه صبر کرده بعد آنی باز اعاده همان
سخن نمود باز عمده الهلک همان جواب داد تا سه بار همین اجتناب و التزام
بعمل آمد روز افزون خان خواججه سرای که خدمت نظارت بادشاهی و بند و بست
ابواب دولت خانه و حرم سرای سلطانی باد مفوض و غلام عهد آباد اجداد
باد شاه بود و لتناک کشته زیر زبان این قسم گفت که عمده الهلک شنید
که همین امروز قصه بیوه زنان همسایه را هم تمام باید نمود عمده الهلک بر آشفته
گفت غلامان را چه یار که در گفت کوهی عمده نامی دولت و سلطنت چنین
جسارت نمایند اود در جواب گفت که غلام بادشاهم نه غلام دیگران

عمده الیهک بآباد شاه گفت که اگر این ناظر است غلام بدر بار نخواهد آمد باد شاه
 استمالت او نمود عمده الیهک عرض کرد که اگر ناظر غلام منظور حضور است
 خدمت نظارت به غلام عنایت شود و غلام شخصی لائق را از طرف
 خود بر این کار گمارد باد شاه قبول نمود عمده الیهک آداب عنایت
 بجا آورده مرخص گشت و آگاه خان خواججه سرای دار و غم دیوان خانه خود را تجویز
 نموده امیدوار این کار ساخت اما باد شاه در تنگراهی با ناظر روز افزون خان
 گفت که مرا از دست عمده الیهک در همین حال زندگی دشوار است هر گاه
 بند و بست نظارت هم بدست او رود زندگی متعذر و من بطور مقید ان خواهم
 بود او گفت اگر مرضی اقدس باشد تدارکش اشکالی ندارد باد شاه گفت
 اگر شدن تواند در نک نباید کرد که بعد پر فتن بند و بست نظارت بدست او
 هیچ نمی تواند شد روز افزون خان بتلاش بسیار برادر متبانی خود را که از
 عمده الیهک از ردگی داشت با برام و مبالغه تمام متعهد قتل عمده الیهک
 ساخته براه خود بدر بار آورده مامور ساخت که هر گاه عمده الیهک داخل دروازه
 دیوان خاص شود کار او با تمام رسد آن بد بخت مستنظر فرصت در کمین
 نشست روز جمعه بست سیوم ذیحجه سنه ۹۰۹ الیگزارد یکصد و پنجاه و نه هجری
 اول صبح عمده الیهک خاصه برای همین کار با وجودیکه روز در بار نبود آگاه خان را
 براه خود گرفته برای دانیدن خلعت نظارت در حضور آمد همینکه عمده الیهک
 از مله ملازمان خود بر آمده داخل در دیوان خاص شد آن بیدین پر کین که در
 دیوان خاص مخفی در کمین بود از پس پشت عمده الیهک بر آمده چنان جمله هر

بر تهي گاه آن سيد يکناه زد که بمجر د آن ضربت بر حمت حق پيوست و مرده
 بر زمين افتاد نقش آن مظلوم بر پا کلي ادا فکنده در جوي پيشش آوردند و مردم چو کي
 براي ضبط اموال همراه لاشش آمدند سپاهيان ملازم سرکارش مانع و فن
 لاش و بردن اشياي خانه اش. سرکار بادشاه تاداي تنخواه خود شدند
 آخر صفه ر جنگ در ميان آمد و مرید خان و سیدی بلال را فرستاده تنخواه
 ملازمان او بزمه خود گرفته در خواست دفن لاش نمود بر این مابعد چهار روز
 گذشته لاش آن مرحوم را اندک تغیري و بوئي بهر سیده بود ملازمان
 ناسپاس و بادشاه حق ناشناس کار باین جارسانیده آخر ادای تنخواه بیع
 اجناس او قرار یافت و ملازمان آن مرحوم مرید خان و سیدی بلال را تادای
 تنخواه پیش خود رهن داشته رضابد فن لاشش دادند روز چهارم در مقبره
 خلیل الله خان مرحوم حیدر آن مظلوم متصل به سرای روح الله خان جدش
 مدفون گشت اللهم الحقه بآباء الصالحین سخنوری تاریخ شهادت
 عمده الهاک * غم عمده * یافته آخر اجناس بفردش آمده زر تنخواه
 بنوکرانش رسید و بادشاه جواهر و اسلحه او را که بران عاشق
 بود و مال پنجاه و شصت گک روپیه خواهد بود و لکه قیمت از خانه خود
 داده گرفت فقط

* ذکر سوانح سال شصت و یکم از مائه دو و از دهم بهجری که مطابق است
 با سال سی و یکم جلوس محمد شاهی متضمن احوال احمد ابدالی *
 عمده سوانح سال شصت و یکم از مائه دو و از دهم بهجری در دد احمد شاه ابدالی

برانی دو واقعه ر حلت محمد شاه بابر می و جلوس احمد شاه خلف محمد شاه بر تخت
 مورد ثنی است مخفی نماید که این احمد ابدالی در اصل از رئیس زاده های اولوس
 افغان ابدالی و از جمله رعایای هر است است بعد قهر و غلبه شاه زمان خود نادر شاه
 افشار مقید و اسیران بادشاه کیهان سیر کرده از جمله علما مان شاه و آخر
 در سلک یاولان شاهي منسلک کرده و بدرجه سینه کباشی رسید
 چون نادر شاه از مردم ایران و فرقه اتراک آنجا بیاست شعاع عداوت
 جماعه مذکوره با خود مطمئن نبود و جماعه افغانه و افواج توران را بعد مغلوب فرمودن
 مورد الطاف و سالار شکر خود کرده اقتدار عظیمه باینها بخشیده بود حتی که بعد
 مقبول شدنش بعضی از روسای افغانه و عوای سلطنت نموده مدتها بر بعض
 ممالک ایران تسلط داشتند از انجمله بود آراو خان که دم اقتدار زد و آخر
 کریم خان زند بآب تیغ آبدار شعله اقبال او را فرو نشانیده ملازم خود
 ساخت احمد ابدالی هم از انجمله است که باعانت محمد تقی خان اخته که نادر شاه
 هم از و در دل حسابی می گرفت در زمان انقلاب قتل نادر شاه از شکر
 گریخته و برخی از اولوس خود بهم رسانیده صاحب سکه و خطبه گردید و رود او
 در هندوستان هفت بار اتفاق افتاد بتدریج درین اوراق بر زبان قلم
 و قانع رقم خواهد گذشت بار اول در سلک ملازمان رکاب نادر شاه آمده
 باز در رکابش معاودت بولایت نمود اکنون حالات مهیاشدن اسباب
 سلطنت او نوشته می شود

* ذکر هیاشدن اسباب سلطنت

احمد ابدالی د آمدن او مرتبه دوم در هند تا سرهند

و مغلوب شده رفتن او بکابل و قندهار *

احمد ابدالی در سال ستمین و مائه بعد الالف هجری از نادر شاه رخصت گرفته بخانه خود آمد عند المعاد دست بزیارت آستان ملائک نشان امام ابوالحسن علی بن موسی الرضا علیه التحیه و الثناء آمده بعد استمداد و وداع از آن آستان در ویشی شاه صابر نام را دید که خیمه محترمی مثال اظنالم در جوار مزار فائض الانوار برپا کرده بر سر او رفته ایستاد و پرسید که در ویش این چه خیمه و چه بازی طفلان است او در جواب گفت که توئی احمد ابدالی گفت بیلی گفت این خیمه ایست که وقت مردن نادر شاه میغلطد و تو در آن زمان باد شامی شوی احمد یکی را از رفقای خود در آنجا گذاشت که ملازم در ویش بوده بر احوال خیمه مذکوره ناظر باشد و هرگاه بغلطد وقت تاریخش را ضبط نماید و خود بنحدمت نادر شاه ستانفت چون نادر شاه کشته شد احمد مع قوم خود از لشکر گریخته بمشهد مقدس رضوی عم رسید در آنجا از رفیق خود ماجرای خیمه پرسید او ظاهر کرد که فلان وقت و تاریخ آن خیمه غلطید احمد را صدق قول در ویش به تطبیق وقت غلطیدن خیمه گذشته شدن نادر شاه ظاهر گشته بسطنت خود امیدوار گشت و قوم خود را فراهم آورده محمد تپی خان اخته شیه از بی را با خود متفق ساخته بساعت مختار بعد انقیاد قوم بیخه سلطنت بر سر زد و زر تحصیل صوبه کابل را که ناظر خان صوبه دار صوبه مذکور با خود نزد نادر شاه و میر محمد سید

نیز در محاللات متعلقه نور محمد خان لپی مرسله ز کریان خان همانجائی برد به جبر متصرف
 کشته و هر دو کس را همراه گرفته بر سر افغانی که از طرف نادر شاه حاکم قندهار
 بود تاخته او را بکشت و قندهار را متصرف کشت و شاه صابر در ویش را
 که معتقد علیه جماعه تورانیه بود نیز همراه خود گرفت و ناصر خان را بصوبه داری کابل
 به دستور عهد نادر شاه خلعت داده رخصت فرمود مشروط آنکه بعد رسیدن
 بکابل مبلغ پنج لکهر روپیه عجماله بفرستد و پنج سوار در اتی همراه داد ناصر خان بکابل رسید
 از افغاننه آنجا ظاهر کرد آنها ادای مبلغ مذکور خارج از مقدر خود ظاهر نمودند
 ناصر خان گفت اگر زر نمی دهید چاره باز خواست او چه می کنید گفتند می جنگیم
 ناصر خان گفت خاطر مطمئن نمی شود آنها حلف غلاظت شد او در میان آوردند
 ناصر خان سواران ابدالی را براند احمد شاه ابدالی باستماع این خبر بتدارک
 دوید افغاننه کابل با ناصر خان بد عهدی نموده کناره گرفتند ناصر خان ناچار از کابل
 به پیشاور در آمد و بعض دره مارا استحکم ساخت افغاننه کابل با ابدالی
 پیوسته دلالت تسخیر پیشاور نمودند احمد ابدالی به پیشاور دوید
 ناصر خان مع ناموس متحصن کشته بدافعت پرداخت آخر از فقد ان ذخائر
 علامات و قلت فوج عاجز گشته چاره در فرار دید بخششی ناصر خان التماس نمود
 که یک روز پایدار نمی توانم کرد شب اشتب بدر روید ناصر خان با معهودی
 از قلعه بر آمده قدم در بادیه فرار گذاشت و بخششی یک روز و دو شب جنگیده
 مقتول گردید و ناموس ناصر خان در دست ابدالی افتاده ابدالی پاس
 خاندان آن عقیقه که دختر زبردست خان توده علی مردان خان بود نموده معزز

نگهداشت و آخر سردار ناصر خان بلاهور رسیده در مسجدی فرود آمد
شاه نواز خان پسر زکریا خان که بعد بدو کردن برادر خود یحیی نان را در صوبه لاهور
و ملتان دم از استتلال می زد برای دیدنش آمد و مبالغه نمود که همین جابا شید
باتفاق با ابدالی خواهم جنگید ناصر خان قبول نکرده اظهار رفتن بحضور بادشاه نمود
شاه نواز خان مرخص شده خانسامان ناصر خان را همراه برد و جمیع کار خانات امارت
از خیام و افراس و انبال و ملبوسات و بادر چخانه و آبدارخانه و غیره سرانجام
نموده و چهار لکهر روپیه نقد به ناصر خان فرستاد و احمد ابدالی از پیشاور نهضت
نموده قاصد لاهور کردید شاه نواز خان با فوج بسیار و سامان بی شمار بیرون شهر
معکر ساخته مورچالها قائم نمود و بکابل جرأت و جلادت مستعد محاربه
نشست ابدالی هم متصل رسیده لشکر آراست شاه نواز خان حسب اشعار
در ویشی شاه کاتب عالی نام که در جفر دخیلی داشت روزی در اسامت جنگ مقرر
کرده بسرداران لشکر ممانعت کرده بود که امری کسی بجنگ ابدالی بیرون سنکر نزود
اگر آنهاز در آرنه از اندرون سنکر مدافعت باید نمود و خود بخاطر جمع نخیمه خود آسود
تا وقت طعام رسید بر دسترنان نشسته طعام می خورد که ناگهان سواران
ابدالی نمودار شدند و دصد سوار قزلباش این طرف بیرون سنکر رفته
بر آنها تا خند آنها بر گشتند بعد ساعتی سواران زیاد تر از اول نمایان شدند
آنها را نیز بشلک توپ راندند بعد ساعتی دوهزار سوار ابدالی رسیدند
بانهان دصد سوار بر آنها زدند آنها که دوهزار بودند باینها آویختند اینها که دصد کس
بودند تا ب نیارده گریختند سواران ابدالی در پی اینها جلوریز خود را در سنکر

رسانیده شور و ستنجیز برانگیختند شاه نواز خان باظطرار تمام بر فیل سوار شده
 استناد مردم تا کید میکرد تا آنکه شام شد ابد الیان برگشته بجای خود رفتند اما
 از آشوبی که در لشکر پیدا شد راه فرار مفتوح گشته اکثری رو بگریز نهادند
 شاه نواز خان بخیمه خود رسیده خواست که از فیل فرود آید شوهر عمه اش که
 در خواصی بود مبالغه نمود که در حصار شهر نشسته باید جنگید شاه نواز خان قبول نمیکرد
 ناصح بدبخت مبالغه از حد بدر برده ننگ داشت که در خیمه فرود آید همینکه فیل
 سواری شاه نواز خان از در خیمه پایشتر گذاشت مردم لشکر نمل بر فرار داد
 نموده تورانیان نمک بحرام دست بغارت کشادند و در خیمه شاه نواز خان
 در آمده اسباب رکاب را غارت نمودند شاه نواز خان حیران قدرت
 کرد کار گشته نازل دولت خانه گردید و صورت مصالحه ندیده لا علاج راه
 فرار گرفت فتح و ظفر نصیب ابدالی گردید صبح ابد الیان در شهر در آمده
 دقیقه از نهب و غارت فرونگذاشتند و شاه نواز خان در راه بوزیر رسید
 وزیر او را بشاه جهان آباد مرخص فرمود و احمد شاه ابدالی بعد تسخیر های متوالی
 چون پنجبری و نفاق امرای هند و سستی بادشاه در رکاب نادر شاه
 برای العین دیده بود قاصد تسخیر شاه جهان آباد گشته ابتدای سنه ۱۱۶۱ هجری و
 سستین و مائه بعد الف از لاهور مع محمد تقی خان اخته سالار فوج قزلباش روی توجه
 بسوی شاه جهان آباد آورد و محمد شاه بادر اک این خبر پسر خود احمد شاه را با فواج
 و توپخانه با وزیر الممالک قمر الدین خان و ابوالمنصور خان صفدر جنگ در اجه
 ابروی سنگه سوانی پسر راجه جینکه و دیگر راجه های صوبه اجمیر از راه تهور

و غیره بد آنست او مامور فرمود و تاریخ بجمده هم ماه محرم سنه مذکور صفدر جنک و
شیر جنک و معین الهلک و ذوالفقار جنک مساوات خان و دیگر امرای
نامدار را بطای فتح پنج سرسره فرستاده و قمرالدین خان وزیر را بادشاه بدست خود
فتح پنج بر سر بسته و طره بادله از دستار خود بر آورده بر دستار وزیر گذاشته
و ذوالفقار جنک را بخدمت بخشیکری سیوم از انتقال عمده الهلک
و اتالیقی شاهزاده مقرر نموده همه را همراه شاهزاده بجنک ابدالی مرخص فرمود
شاهزاده مع افواج از سرهند گذشته کنار دریای ستلج بر معبر ماجهی داره رسید
و احمد ابدالی با فوج خود که زیاده از شش هفت هزار سوار نبودند از راه لودیخانه
بالا بلاد اخل سرهند گردیده سیزدهم ربیع الاول سنه مذکور شهر سرهند
را تاراج ساخت شاهزاده خیر و وصول ابدالی بشهر مرقوم شنیده عنان
توجه بسوی او منعطف گردانید و مقابل ابدالی رسیده سنکر و مورچال تیار
کرده عساکر خود را در پناه حصار گرفت و از تاریخ پانزدهم ربیع الاول تابست
و هشتم ماه مذکور آتش قتال در اشتعال بود و قدری از عرابهای توپها
و بانها که از لشکر وزیر و شاهزاده عقب مانده بودند بدست ابدالی افتاده او را سرمایه
جنک با حصار و سنکر میسر آمد کوله بانها نیز بدست و دویم شهر مرقوم وزیر
وقت چاشت نماز در خیمه خوانده بر مصلی بود که ناگاه کوله توپ از لشکر
ابدالی چون اجلش رسیده کار او را تمام ساخت و راجه ایسر سنکر و
غیره راجه که بدست سی هزار بودند از گشته شدن وزیر دست از اشتغال
برداشته راه وطن خود گرفته فرار شدند صفدر جنک و معین الهلک پسر

وزیر مرحوم مع شاه زاده پایدار می نمودند جنگ‌های مردانه می نمودند بست و هشتم ماه مذکور احمد ابدالی با جمعیت خود بر مورجان وزیر پورش آورد معین الهلک داد دلادری و بهادری داد و اکثر سرداران تورانیه و بسیاری از لشکریان وزیر جان ناری نمودند و صد مات جنگ بر فقاهی احمد شاه هم سرایت کرده قریب بود که چشم زخمی بفرج هند بر سر صغدر جنگ بمشاهده این حال فوجی بمکمک شاهزاده فرستاده خود جمیع مغزیه را پیاده پاساخت در هنگامی جلوس و جزائر چیان و بانهای جنگی را پیش انداخته در میان معین الهلک و ابدالی حائل آمد و جنگ عظیم در پیوست هم درین ضمن آتش بعرا به های بان که بدست ابدالی در سرهند آمده بود در گرفت و هزاران بان در شکرش متشکته رسته قیامت برانگیخت انتظام فوجش از هم پاشیده شکست بر شکرش افتاد ناچار پاشت بمعمر که کارزار داده راه ادبار پیش گرفت و فتح و ظفر نصیب اولیای دولت باد شاه هندوستان گردید اما شاه درانی و محمد تقی خان اخته پای داریها نموده مقابل فوج هندوستان تا وقت شام قائم ماند و هنگام شب بعضی پیغامها که بتحقیق معلوم نشد با بوالمنصور خان صغدر جنگ داده صبح طبل ریل نواخت و اعلام مراجعت از هند بسوی کابل و قندهار بر افراخت فقط

* ذکر واقعه نامه انتقال محمد شاه باد شاه و جلوس احمد شاه

پسرش بر تخت سلطنت بافضال حضرت اله *

محمد شاه با سماع خبر ظفر و جانفشانی وزیر و ترددات صغدر جنگ و معین الهلک

مشادمان گردیده در حین حیات که شروع بیماریش بود صوبه داری لاهور و ملتان بمعین الملک بخشید و صفدر جنک رابع شاهزاده و جمیع امرای متعین طالب حضور نمود شاهزاده معین الملک را از طرف پدر خود خلعت و اسناد مرسله داده بطرف لاهور مرخص ساخت و خود مع صفدر جنک بسوی شاه جهان آباد اعلام معاد دست برافراخت چون مرض محمد شاه دم بدم اشتداد می یافت و آثار رویه ظاهر گشته مرگ خود مشاهده می نمود شقه های طلب برای صفدر جنک و پسر خود متواتر می فرستاد و آنها باستجمال تمام عازم آستانه بجاه و جلال بودند که ناگاه در نواح پانی پت خیر رحلت محمد شاه ترع باب استماع گردید و محمد شاه بست و هفتم ربیع الآخر شروع سال بنی و یکم جلوس خود که مطابق است باسال احد می و ستین ومانه بعد الالف رحلت نمود اما مشوره جاوید خان و اسحق خان و ملکه زمانه مصلحه مردن او چند روز ستور ماند بعد تحقق خیر و تقدیم مراسم تعزیت که شاهزاده در مرگ پدر مخفی بجهل آورده انفراغ یافت صفدر جنک چتری آراسته در ساعت مختار بر سر شاهزاده گردانیده تهنیت سلطنت داده همگان نصرت و اقبال در سواد شاه جهان آباد رسید و احمد شاه غره جمادی الاولی روز سه شنبه سال مذکور در باغ شاله مار و هلی بحضور جمیع ارکان دولت سریر آرای سلطنت گردید و بعد قرب وصول شاهزاده نعش محمد شاه را بجهل بر آورده در مزار حضرت شاه نظام الدین متصل بقبر مادرش که در حین حیات برای خود تجویز نموده قبری آراسته بود دفنش کردند احمد شاه هفتم جمادی الاولی از باغ شاله مار بسواری

تخت روان بعد مرور دو صد ساعت از روز یکشنبه داخل قلعه شاه جهان آباد

و روز جمعه دوازدهم به مسجد جامع رفته خطبه بنام نامی خود شنید

* ذکر تعیین وزارت بصدر جنک بتایید اله

بعد اذن در حلت نظام الملک آصف جاه *

احمد شاه خلف محمد شاه بعد ورود و جلوس در باغ شاله مار و ملازمت نمودن

جاوید خان و نجم الدوله اسحاق خان و دیگر ارکان سلطنت داخل قلعه

شاه جهان آباد گردید و تجویز و تعیین وزارت بنام صدر جنک با وجود اقتدار

و لیاقت او بی پاس رضای آصف جاه در تعویق افتاده مراسلات بادشاه و امرا

بدکهن رفت چون آصف جاه بر جناح سفر آخرت بود عذر ضعف پیری

و اظهار عدم رجوع خود بدار الخلافت نکاشت و به صدر جنک که بالفعل در میان

اطفال زمان شماقتالید در آنچه بهتر دانید و انتظام سلطنت تو انید بعمل آرید باز هم

تا ایام حیات آصف جاه که روزی چند بعد ورود این خطزنده بود صدر جنک

بر است پیوستیدن خلعت وزارت نه نمود تا آنکه خبر رسید که چهارم

جمادی الآخر سنه ۱۱۶۱ یک هزار و یکصد و شصت و یک ابجری آصف جاه

راه سفر آخرت پیمود آن زمان صدر جنک بخاطر جمع قامت قابلیت خود را

بخلعت وزارت بآراست و روز دوشنبه چهارم رجب سنه مذکور

بنهایت خلعت هفت پارچه مع چار قب وزارت و جو اهر سر فراز و مخاطب

جمله الملک مدارا لمهام وزیر الممالک برهان الملک ابوالمنصور خان

بهاور صدر جنک سپه سالار مخاطب شد اکنون مناسب می نماید که

کلمه چند از احوال عمده الملک و اعتماد الدوله و آصف جاه که فریب
بهم بعالم بقاشتا فتند با جمال نگاشته بعد از ان سواخ ایام سلطنت احمد شاه
و وزارت صدر جنک نوشته آید مننه التوفیق و به الاعتصام *

* گفتار در احوال عمده الملک امیر خان بهادر

بن عمده الملک امیر خان صوبه دار کابل *

اصل آبای امیر خان از سادات حسینی نعمت اللہیت بعد از ان یکی از
اجداد سلسله خود که میر میران لقب داشت منتسب گشته بمیر میر انبان شهرت
یافتند عمده کی این سلسله که در ایران هم مشهور و مقدران درین خانواده
بهم رسیده از غایت اشتهار احتیاج به ارقام ندارد در عهد جهانگیر بادشاه
جد عمده الملک که ادهم میر میران لقب داشت بی رضای شاه عباس
قهرمان ایران بهند آمد در حضور جهانگیر کمال تقرب یافت اما از فراق پسران
خود که دو نفر بودند نمی آسود و همیشه در آرزوی دیدن آنها می بود تا آنکه جهانگیر
بادشاه خان عالم را نزد شاه عباس سفارت فرستاد و از جمله رسالات
عمده در خواست پسرانش بود خان عالم بادشاه ایران را خوشنود ساخته
این خدمت بتقدیم رسانید پسرانش نیز بهند آمده سرفراز شدند جدا
خلیل الله خان خطاب یافته بدرجه عالی ترقی نمود عموی ادرج الله خان
بخشی الملک و مترتب اورنگ زیب عالمگیر پدرش عمده الملک
امیر خان صوبه دار کابل و عالمگیر با اعتماد او از خدمات سلاطین ایران مطمئن
در دکن بود و ازین جهت فتوحات آنجا مشهور است که بنام او می نوشت

نو این عده الهماک نیز بکمال اوج و اقتدار رسیده در عهد خود نظیر نداشتند و
 نغمه زنجبلی به دعای کمال است نفسانی باین جامعیت کم کسی توان یافت
 شجاعت و سخاوت و فهم و فراست و ادراک حقائق و دقائق هر کار
 چنان داشت که مهره این فن اورا مسلم میداشتند از علماء و مشایخ و سپاهیان
 و خوانندگان و رقص کنندگان و شعرا در باب انشا هر که به صحبتش رسید
 مداح و فریفته او گشت و چندین کس بدستگیری او از حقیض خاکساری
 باوج رفعت رسیده در زمره امرای مقتدر مسلک گردیدند شعرهندی و
 فارسی خوبی گفت و در بنده کوشی و نکته سنجی نظیر نداشت و حسن
 بیان و فصاحت زبان زیاده از حد داشت سابقه او در آراستن هر چیز مسلم
 از باب هوش و تمیز بود هر چه برای احدی از ملازمان اعلی یا ادنی مقرر می فرمود
 هر چند ناجت نماید باز نمی گرفت فقط

* گفتار در احوال اعتماد الدوله قمرالدین خان

وزیر الهماک بهادر نصرت جنک *

پدر قمرالدین خان محمد امین خان از اولاد خواجہ احرار است در عهد اورنگ زیب
 عالمگیر از ولایت توران وارد هند وستان گردیده بتدریج بمنصب پنجزاری
 رسید و در عهد فرخ سیر باعانت قطب الهماک عبداله خان هفت
 هزار می و بعد خدع و دغا بامیر الامرا حسین علی خان در ابتدا می عهد محمد شاه وزیر
 گردید و قمرالدین خان در حیات پدر بخشی سیوم و داروغه غسل خانه بود
 بعد فوت پدر و استغنائی آصف جاہ وزارت یافت اگر چه غفلت